

۶. سعدی در عصر تجدد: تفاهم یا جدال؟

سعدی و آثارش در عصر تجدد موضوع تحلیل‌ها و اشاره‌های مختلفی بوده است.^۱ در این فصل می‌کوشم تا چشم‌اندازی مستند و تحلیلی از آن‌ها به‌دست دهم. بخشی از ادیبان و دانشوران ایرانی یا فارسی‌زبان یا فارسی‌شناس در این عصر، به‌ویژه آنان که روی به سنت‌های ادبی و فرهنگی داشته‌اند، در زُمره ستایشگران سعدی بوده‌اند. این ادیبان و دانشوران اغلب نه تنها او را به‌عنوان شاعر و نویسنده‌ای بسیار شایسته و بزرگ در تاریخ ادب فارسی و حتی جهان بلکه در مقام اندیشه‌مندی دانا و آگاه ستوده‌اند. این اشاره‌ها و داوری‌ها نشان می‌دهد که شخصیت سعدی در ذهن و زبان آنان همان تأثیر و نفوذی را داشته است که در ذهن و زبان بخش‌هایی گسترده از پیشینیان. الطاف حسین حالی، ادیب هندوستانی، سعدی شاعر و نویسنده را نه تنها در زبان فارسی بلکه در همه زبان‌ها «جامع نادر» می‌داند.^۲ ادیب هندوستانی دیگر، شبلی نعمانی، عقیده دارد که پیش از سعدی، هیچ‌یک از شاعران فارسی‌گو «جَدَبَاتِ قلبی خودش را به‌نظم» نکشیده است و سعدی در این زمینه پیشگام است. وی همچنین «حُریت فکر و آزادی قلم» سعدی را در ادب فارسی بزرگ‌ترین و بالاترین امتیاز سعدی می‌داند.^۳

محمدعلی فروغی سعدی را «کمال مظهر انسانیت و بهترین و جامع‌ترین نمونه صفات حسنه ایرانی» می‌داند و می‌گوید که «ایرانیت در وجود سعدی به کمال رسیده است و زهی سعادتِ قومی که بتواند چنین وجودی را یکی از افراد کامل معرفی نماید».^۴ جلال‌الدین همایی نیز بر این باور است که «سعدی جامع همه مراتب و مقالات علمی و عملی است؛ حکمت و دانش، اخلاق، تصوف، تربیت، عشق و حال،

زهد و وارستگی، دیانت و تقوا. این همه مراتب را به حد کمال در سعدی موجود می‌بینیم و در هر مرحله، پخته‌ترین افکار از وی تراوش کرده است. جهان‌دیدگی و خموشی، آشفته‌گی و شور و حال، همه، در وجود سعدی جمع شده است.^۵

علی دشتی، که برخی نظرهای خاص هم درباره محتوای آثار سعدی به‌ویژه گلستان دارد، «مُلک سخن» را بر سعدی «مُسَلَّم» می‌داند و می‌گوید او «خداوند زبان پارسی است که اگر دعوی پیغمبری می‌کرد و مُعْجَزِ خود را کتاب بوستان و دیوان طبیات قرار می‌داد، بی‌شبهه کسی نمی‌توانست این دعوی را درهم بشکند».^۶ همچنین سعید نفیسی سعدی را «بی‌شک بزرگ‌ترین شاعر ایران و یکی از بزرگ‌ترین شعرای جهان» می‌داند.^۷

سید محمد محیط طباطبایی نیز از سعدی با عنوان برگزیده‌ترین «قهرمان سخن» در «تاریخ ادبیات منظوم و منثور زبان فارسی» یاد می‌کند.^۸ حبیب یغمایی هم سعدی را «کامل‌ترین نابغه‌ای» می‌پندارد که «روزگار در شعر و ادب پرورانده» است.^۹ تعبیر فخرالدین شادمان درباره سعدی چنین است: «زبان سعدی گویاترین و فصیح‌ترین زبانی است که زندگی پُرفرازونشیب ما را در این عالم شرح می‌دهد».^{۱۰} عبدالرحمان فرامرزی نیز، که در گروه سنی محیط طباطبایی و یغمایی و شادمان قرار داشت و از اواخر دوره قاجار به کار قلم و نگارش پرداخت، سعدی را با شاعران عربی‌زبان سنجیده است. او، که با ادب عرب آشنایی گسترده‌ای داشت، تأکید ورزیده است که «من درمیان شعرای عرب، شاعری که مثل سعدی جامع تمام مزایای بزرگی باشد نمی‌بینم».^{۱۱}

با این همه، نکته درخور توجه آن است که آرای ستایشگرانه نسبت به سعدی درمیان ادیبان نسل‌های پس از ادیبان دوره مشروطه و اواخر دوره قاجار بسیار اندک‌شمار است: ذبیح‌الله صفا تأکید ورزیده است که «سعدی بی‌تردید بزرگ‌ترین شاعری است که بعد از فردوسی، آسمان ادب فارسی را به نور خیره‌کننده خود روشن ساخت و آن روشنایی با چنان نیرویی همراه بود که هنوز پس از گذشت هفت قرن تمام از تأثیر آن کاسته نشده است».^{۱۲} محمدجعفر محجوب نیز او را «از نظر شیرین‌سخنی و استادی در زبان فارسی و شناخت روح زبان» بر دیگر شاعران، از جمله حافظ، برتری

می‌دهد.^{۱۳} شفیع‌ی کدکنی هم سعدی و فردوسی را «از لحظه حضورشان در تاریخ ادبیات» فارسی جزو «فرمانروایان بی‌چون و چرای قلمرو شعر» دانسته است.^{۱۴}

اما پنهان‌کردنی نیست که از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی به بعد، سعدی به سبب محتوای بخشی از آثار خود، و همچنین تا حدی هم به دلیل نوع بوطیقای شعری و ادبی خود، نه تنها مورد «نقد» که درخور «ملامت» شمرده شده است. به احتمال، نخستین منتقد سعدی میرزا فتحعلی آخوندزاده بود. اما پس از او کسان زیادی از تجددخواهان یا اصلاح‌جویان اجتماعی و فرهنگی و ادبی در زمره منتقدان و گاه مخالفان او بوده‌اند تا جایی که یکی از پژوهشگران معاصر از آن با عنوان «سعدی‌کُشی» یاد کرده است.^{۱۵} به هر روی، مرور اجمالی این نقدها، که صاحب این قلم در بخش دوم این کتاب، شمار درخور توجهی از آن‌ها را گرد آورده است، حکایت از واقعیتی دارد: هیچ‌یک از بزرگان ادب فارسی به اندازه سعدی در عصر تجدد به نقد هموطنانش دچار نشده و به تیرهای «بی‌مهری»، «نکوهش»، و «ناسزا» گرفتار نیامده است. البته، دوستاناران سعدی نیز گاه به پاسخ‌گویی و دفاع برخاسته‌اند. شمار درخور توجهی از این پاسخ‌ها و دفاع‌ها را هم در بخش دوم گرد آورده‌ام.

منتقدان و مخالفان سعدی، چنان‌که در بخش دوم به تفصیل خواهد آمد، از جهت‌های مختلف به نقد او یا مخالفت با او پرداخته‌اند. به لحاظ ادبی، او را لفاظ و ناظم دانسته‌اند و آثارش را گاه ساده و گاه حتی از ظرافت کلام و تصویر دور شمرده‌اند. از نظر اجتماعی، بی‌احترامی سعدی به زنان یا اقلیت‌های دینی را درخور نقد اعلام کرده‌اند. او را انسانی سازش‌کار با قدرت یا محافظه‌کار هم نامیده‌اند و اخلاقیات مورد تأکیدش را نکوهش کرده‌اند. سوگواری سعدی بر کشته شدن واپسین خلیفه عباسی مورد نکوهش قرار گرفته و نقد احتمالی او بر مولانا از برخی نکوهش‌ها بی‌نصیب نمانده است. وجود عشق مذکر از جمله موارد مهمی است که سعدی به سبب آن آماج حمله‌های اخلاق‌گرایان قرار گرفته است.

دوستاناران سعدی هم، چنان‌که یاد شد، از پانثسته‌اند و بر ارزش‌های ادبی ممتاز او تأکید کرده و گفته‌اند که عظمت سعدی، در درجه نخست، عبارت است از توانایی او در زبان فارسی و در سهولت و امتناع بی‌مانندش در این زبان. اما علاوه بر این،

هواخواهان سعدی از تاریخ‌مندی آموزه‌های وی یاد کرده و بر این نکته پای فشرده‌اند که آثار او، به‌ویژه گلستان، آینه‌ای از زمانه و جامعه اوست. حتی به‌نوعی اشاره کرده‌اند که معشوق مرد در آثارش جنبه ادبی دارد. علاوه بر این، واقع‌بینی سعدی و طرف‌داری او از ستم‌دیدگان، از نظر این گروه، سبب شده است تا او «دروغ مصلحت‌آمیز» را هم در مواردی خاص جایز بداند. بحث درباره یکایک این آرا از حوصله پژوهش حاضر بیرون است. علاوه بر این، قصد مؤلف از تألیف خود روشن کردن چهارچوب‌های تاریخی «جدال با سعدی در عصر تجدد» است. از این رو، در این چهارچوب، دو منظر را برای تحلیل موضوع برمی‌گزیند:

۱. منظر نخست منظری سیاسی و اجتماعی است. زیرا، روی هم رفته، سعدی را می‌توان یکی از پُراهمیت‌ترین شخصیت‌ها و حتی نمادهای استقرار و تثبیت نهادها و ایده‌های سنتی در جامعه ایرانی پس از اسلام دانست. به تعبیر یکی از پژوهشگران معاصر، «او بزرگ‌ترین و بهترین نماینده اندیشه ایران اسلامی و درحقیقت کسی است که این اندیشه به حد وضوح در وی تجسم یافته است و مانند آن است که اگر، چنان‌که باید، به کُنهِ افکار او برسیم، ملت ایران را آن‌طور که بود و هست شناخته‌ایم».^{۱۶}

درواقع، باید اشاره کنیم که جامعه ایرانی پس از درآمیخته شدن با فرهنگ اسلامی شکل و هویت خاصی یافت و سعدی در سده هفتم قمری (سده سیزدهم میلادی)، به دلیل کتاب گلستان، اوج این درآمیختگی است. بدین ترتیب، سعدی به صورتی ناخودآگاه، در عصرهای پس از خود، به عنوان یکی از نمادها و نمونه‌های تقویت اندیشه حاکم شناخته شده است، زیرا سعدی، در مجموع، حافظ وضعیت موجود است و به تغییرهای آرام و بطئی مورد نظر خویش در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی در قاب چنین وضعیتی می‌اندیشد. او در دوره اُفول خلافت رسمی (بلکه اسمی) عباسیان زندگی می‌کند، اما بر کشته شدن واپسین خلیفه اشک می‌ریزد و از حفظ تسنن سیاسی موجود دفاع می‌کند.

به نظر می‌آید مقایسه سعدی با خواجه نصیرالدین طوسی، اندیشه‌مند و دانشور هم‌عصرش، درخور توجه دقیق باشد: خواجه نصیر به سبب علایق شیعی خود از تغییرهایی بنیادی یا دست‌کم کلی در حکومت و جامعه ایرانی پشتیبانی می‌کند.

از این رو، در آغاز، با یک نیروی عمده مخالف عباسیان، یعنی اسماعیلیه، همراهی می‌یابد و سپس همراه هلاکوخان، فرمانده پُراقتدار مغول، در برانداختن خلافت عباسی نقش مهمی برعهده می‌گیرد. خواجه نصیر، با معیارهای عصر تجدد، «روشن‌فکر»ی است جسور که به‌رغم نوشتن کتابی در اخلاق نظری، یعنی اخلاق ناصری، به تحول گسترده و ریشه‌ای در زمینه سیاسی عقیده دارد. درست، به‌خلاف سعدی که با آثاری در اخلاق عملی، یعنی گلستان و بوستان، نمودی است از نوعی «روشن‌فکر»ی معتدل و محافظه‌کار. درواقع، او انسانی است علاقه‌مند به بهبود وضعیت کنونی که در حاشیه می‌زید و روا نمی‌دارد که تغییری کلی و دست‌کم یک‌باره رخ دهد.

با روی کار آمدن صفویان در ایران، مذهب شیعه مذهب رسمی اعلام شد. اما ایده‌ها و اندیشه‌های سعدی، با اندکی تغییر، همچنان نقش‌ها و تأثیرهای سیاسی و اجتماعی خویش را در جامعه ایرانی حفظ کرد. درمقابل به‌نظر می‌رسد که در آشنایی ایرانیان با تفکر مغرب‌زمین، پس از دوره نوزایی و به‌ویژه عصر روشنگری، حفظ وضعیت موجود چندان محمل و پیروی نداشت. دو انقلاب سیاسی مهم و دو تغییر حکومت سیاسی عمده ایران در سده بیستم میلادی و تلاطم‌های پیرامونی آن‌ها نشان داد که اندیشه تغییر در عصر جدید خریدار بیشتری داشت تا فکر ثبات. به این تغییرها و تلاطم‌ها باید از دو گرایش درونی (ملی / ملت‌گرایانه) و بیرونی (چپ‌گرایانه) هم نگریست و آن‌ها را در مجموعه دگرگونی‌های وسیع اجتماعی در نظر گرفت. در این میان، شاید بدیهی بود که سعدی، نمونه و نماد برجسته سنت‌های مستقر در جامعه، به باد سخت‌ترین نقدها و شگفت‌آورترین ملامت‌ها گرفته شود. به عبارت دیگر، اعتدال سیاسی و اجتماعی سعدی، در عصر تجدد، دیگر خریداری نداشت یا کمتر خریداری داشت. او شخصیتی بیرون از تاریخ پُرهیجان این دوره شمرده شده است: در جوهر تجدد ایرانی، عنصر اعتراض نسبت به وضعیت موجود در جلوه‌گری تام و تمام بود و سعدی فاقد این عنصر دانسته می‌شد. سیاسی شدن و مُلتهب بودن جامعه به این وضعیت دامن می‌زد و رشد آرای رنگارنگ چپ به حفظ آن یاری می‌رساند.^{۱۷} حاصل آن شد که سعدی، از جمله مهم‌ترین نمایندگان خرد سنتی ایران در اوج شکوفایی و

پُختگی زبان فارسی، با خردِ عصرِ تجدد مخالف شناخته شد. این که آیا جامعه ایرانی توانست خرد جدید را جایگزین خرد سنتی کند از این بحث بیرون است. اما واقع مطلب آن است که دست کم حضور سعدی و آثارش در یک دوره حدود صد و پنجاه ساله، از نیمه سده نوزدهم میلادی تا پایان سده بعد، به تدریج کم رنگ و کم رنگ تر شد. به توصیف یکی از پژوهشگران معاصر: «روزگار آیین دگرگون کرده بود. چنان که پس از چند سده بزرگ داشتن سعدی، کسانی آمدند که گویی سعدی را به ویژه عامل یا نماد واپس گرایی این قوم دیدند، آزشمیدسوار از درون آبرن (صورت قدیمی وان امروز) برجهیدند که چیست و از کجاست این عبودیتی که قرن هاست مردم، خاصه اهل قلم و ادب و فرهنگ، نسبت به این مرتجع محافظه کار تثبیت کننده رسوم و سوابق استبداد و افکار مبتذل و فرسوده سنتی احساس می کنند».^{۱۸}

علاوه بر این، باید دانست که سعدی به ویژه در گلستان، بیش از هر کتاب دیگر در میان ایرانیان و فارسی زبانان، روح و درون جامعه ایرانی و فارسی زبان را نشان داده و ابعاد مختلف زندگی اجتماعی این بخش از شرق میانه را بازگفته است. به تعبیری، این کتاب گویی «آینه وجودی» این جامعه است و «عیب ها و حسن هایش، هردو، را می گوید».^{۱۹} اما با ورود امواج تجدد، به نظر می آید که «اعتماد ایرانی نسبت به خود تضعیف شده است و از خود چندان راضی نیست و چون سعدی خُلقیات او را انعکاس داده است، در نتیجه از سعدی هم راضی نیست».^{۲۰} به بیانی دیگر، «فردوسی و مولوی و حافظ، هر کدام، جنبه های برجسته ای از نبوغ و روح و نیاز ایرانی را در خود منعکس دارند، ولی سعدی چند جنبه آن را با هم اُخت کرده و از این رو، گسترده تر از سه تن دیگر، در این هفت قرن، در جامعه ما حضور داشته و باز به همین سبب، طی پنجاه سال اخیر کمی کمتر از آنچه حق اوست مورد عنایت بوده، زیرا ایرانی خود را در آینه او مُنعکس می دیده و بر اثر آشنایی با افکار متجددانه، از بازدید چهره خود در این آینه، قدری احساس خستگی می کرده و به دنبال سیمای تازه ای می گشته. از خود می پرسیده: آیا من هنوز احتیاج به نصیحت شدن دارم؟ آیا نه این است که جامعه امروزی به قانون و سامان گروهی نیاز دارد که بی آن اخلاق فردی نمی تواند کار ساز بشود؟»^{۲۱}

همچنین به نظر می‌آید که جامعه ایرانی در عصر تجدد برای رسیدن به قاعده‌هایی نوین از امور اخلاقی نیز کوشیده است. سعدی در این زمینه نیز بازنده جلوه کرده است، چراکه وی را نمونه و نماینده‌ای از بازتاب اخلاقیات سنتی محسوب کرده‌اند و درخور نقد یا ملامت شمرده‌اند. موضوع‌هایی از قبیل دروغ مصلحت‌آمیز، عشق مذکر، نظربازی، تحقیر زنان، آزار اقلیت‌های دینی، و مانند آن‌ها انتقادهای زیادی را از سعدی سبب شده است. بدین ترتیب، سعدی، که «شاید بتوان او را بزرگ‌ترین و متنفذترین مربی و معلم اخلاق عملی در ایران»^{۲۲} کهن دانست و آموزش آثارش به کودکان و نوجوانان ایرانی و فارسی‌زبان یا قلمرو فرهنگ ایرانی به‌صورت امری واجب و طبیعی درآمده بود، از این جایگاه خلع شد. درواقع، وجوه مختلف شخصیت سعدی، که در جهان قدیم نشانه جامعیت وی بود، در عصر تجدد در مقام نشانه‌هایی از کاستی، نادرستی، یا تناقض فکری و فرهنگی و اجتماعی وی شناخته شد و «قدرت دوگانه ناشی از بینش اخلاقی و برتری ادبی»^{۲۳} اش تزلزل یافت.

۲. منظر دوم منظری ادبی است. سعدی خداوندگار بی‌مثل و مانند زبان فارسی است و کلامش معیار روانی و رسایی در این زبان است. سهولت و امتناعی که او در آثارش بدان رسیده است به وی موقعیتی استثنایی در زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران می‌بخشد. بنابراین، او حضوری پس‌جاری و ساری در زبان، ادب، و فرهنگ ما داشته است. سهم نفوذ و تأثیر سعدی در رواج زبان فارسی و، به تبع آن، ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی سهمی است بسیار عمده؛ و افقی از شرق تا غرب سرزمین‌های خلافت اسلامی غیرعرب‌زبان را شامل شده است، از آلبانی و بوسنی تا چین و اندونزی. او چشم‌وچراغ زبان فارسی بوده است. یکی از پژوهشگران معاصر درباره سعدی چنین عقیده دارد: «تصور نمی‌رود که هیچ‌یک از شعرا و ادبای عالم بر ملت هم‌زمان خود، آن اندازه که سعدی به روح و زبان و ذوق و فکر ملت ایران و عامه فارسی‌زبان تسلط دارد، استیلای ادبی داشته باشد.»^{۲۴}

حتی اگر در عبارت بالا، مبالغه‌ای وجود داشته باشد، نمی‌توان تردید کرد که کلام سعدی در زبان فارسی بسیار زبانزد بوده است و به‌خلاف بسیاری از «گذشتگان دنیای شعر و ادب»، وی «حکم زنده مؤثری»^{۲۵} را داشته است. به تعبیر یکی از شاعران

معاصر، «توصیف همه نویسندگان در مورد سعدی در دو کلمه» «افصح المتکلمین» خلاصه می‌شود. تفسیر کلام سعدی خود آن کلام است. «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، و این آفتاب در آینه مسطح تابیده است و بازتابش درست به اندازه سطح همان آینه است و نیازی به اندازه‌گیری طول و عرض ندارد.^{۲۶}

اما ممکن است که درست به همین دلیل، در دوره تجدد، نسبت به سعدی بی‌مهری شده باشد؛ یعنی عظمت او به سبب بدیهی بودن حضورش نادیده گرفته شده است. به عبارت دیگر، سعدی «مهابت فردوسی و مولوی» را به «ذهن‌ها القا» نکرده است: مردم از یک طرف، آثارش را بسیار به خویش نزدیک و «همنشین و هم‌زانی خود» می‌دیدند و از طرف دیگر، «چندخطی» بودن شخصیتش را از ورای این ویژگی در نمی‌یافتند.^{۲۷} البته، همین نکته، که بسیاری کسان با درجه‌های مختلف معلومات و آگاهی ادبی درباره سعدی سخن گفته‌اند و گاه او را نقد کرده‌اند یا به او تاخته‌اند، نشانه اهمیت او در زبان، ادب، و فرهنگ ما بوده است.

در این میان، برخی عقیده دارند که وسعت سلطه ادبی سعدی «در برابر دوستان بسیار» گاه «دشمن و بدخواه و حاسدانی» را هم برایش رقم زده است: طبق عقیده کسان اخیر، «برای جلوگیری از نفوذ کلمه و صرف نظر از توجه جهانیان بدو تا روزگار حاضر، عواملی صاحب غرض در پیرامون اثر فکری او زهر تردید و تحقیر و انکار» افشاندند،^{۲۸} اما برخی دیگر بر این باورند که «سلطنت بلامعارض سعدی در طول هفت قرن بر ادب فارسی، مانند هر قدرت مطلقه‌ای به انکار و عصیان»^{۲۹} انجامیده است. سرانجام گروهی دیگر، با تعدیل نظر اخیر، کوشیده‌اند تا صرف نظر از منتقدان و مخالفان سعدی، دلیلی طبیعی برای کم‌توجهی یا بی‌توجهی نسبت به او بیابند:

«در این مُسامحه و گریز، درحقیقت یک نوع ستایش و احترامی آمیخته با اعجاب نهفته است. زیرا برای ما، ایرانیان، که با کلام فارسی بزرگ شده و از نخستین روزی که به مکتب رفته‌ایم، با اشعار و کلمات وی لب به سخن گشوده‌ایم و سخن پارسی با کلام او بر دو لب ما آمده است. نام سعدی و گفتار سعدی از مقوله امور عادی زندگی بوده است و آمیزش ما با او تا درجه‌ای زیاد بوده است که از فرط احتیاج به اهمیت او توجه داشته‌ایم. سعدی، مانند آب روان، از لوازم زندگانی ما پارسی‌زبانان

به‌شمار می‌رود. سخن دیگران، مانند مشروبات گوارا یا باده مردافکن، در روحمان تأثیر می‌کند و از خامه هنرمندان ما درباره آن تأثیرات سخن‌هایی گیرنده و دلپذیر بر صفحات ادبی می‌چکد. ولی درباره آب زلال و گوارا، که حیات‌بخش پیر و جوان است، سخن را به‌درازا نکشیده‌اند. شعر سعدی نیز مانند آب گوارا با هر مزاجی می‌سازد و به هرکس، از هر پایه و مقام و سن و سال و زن و مرد، طرب و طراوت و صحت و عافیت می‌بخشد.^{۳۰}

بدین ترتیب، اگر در این نکته باریک شویم، در خواهیم یافت که شیوه ساده‌گویی سعدی، به‌ویژه، در شعرهایش، خود، به پراهمیت‌ترین دلیل در بی‌رواجی یا کم‌رواجی او در میان دوستداران شعر و نیز شاعران و ادیبان انجامیده است. سخن گفتن درباره این شعرها، که حدّ بیانی آن‌ها اغلب منحصر به تشبیه یا حدّاکثر استعاره‌های آسان‌یاب است، به هیچ روی، آسان نیست. سعدی همان‌طور که با ما گفت‌وگو می‌کند شعر می‌گوید. زبان شعرهای او روان و رساست، اما تصویرهای رنگین نیست. او نیاز به تفسیر ندارد، چراکه خود مفسّر خود است. او با سادگی زبانش راه را بر ادیبان بسیار باریک کرده است، اگر نگوئیم که این راه را بسته است. بنابراین، «سهل بودن» شعرهایش سبب شد که از «ممتنع بودن آن هم به سهولت بگذرند».^{۳۱}

جهان عصر تجدد در عرصه شعر دوستدار رمز و ابهام و ابهام بوده است و دلدادۀ مجازها و استعاره‌های پیچیده؛ یعنی معیارهای زبانی و بیانی به‌کلی تغییر کرد و نوع نگاه به روانی و رسایی کلام، به‌ویژه در میان تجددخواهان، از اساس فروریخت. انقلاب مشروطه در آغاز به ورود زبان ساده در شعر روی خوش نشان داد، اما دیری نگذشت که کوشش نوگرایان در حوزه شعر برای نیل به دگرگونی پیش آمد و به‌ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰، به‌سوی بیان استعاری پیش رفت. درواقع، در قلمرو شعر جدید و نیمایی، جایی برای سعدی نبود یا جای بسیار کمی بود. از این رو، این‌که برخی شاعران نوگرا به سعدی تاخته‌اند اتفاقی نیست.

علاقه شاعران و نویسندگان ایرانی عصر تجدد به سبک‌ها و ساختارهای نو درکنار آرمان‌های اجتماعی و سیاسی جدید آنان را درمقابل نوع سبک و ساختار سعدی قرار داده است و تأثیر ذهنی و زبانی او را به بخش‌های محدودتری از شاعران و نویسندگان هدایت

کرده است. به عبارت دیگر، به سبب «انتظارات مردم یا طبقه‌ای از مردم» از سعدی و نیز نفوذ «ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های سیاسی»، «تلقی عصری» از سعدی تغییر کرد^{۳۳} و رشد شعر و داستان جدید فارسی تا حدی برابر شد با کاسته شدن از مقام و موقعیتِ دیرین سعدی در میانِ علاقه‌مندان و خوانندگان ادبیات. بنابراین، در جهان تجدد، که آدمی در مرکز و محور قرار گرفت و کوشش‌ها در راه رستگاری او در کرة خاکی بود، سعدی هم به لحاظ محتوای آثارش و هم از زاویه جوهر ادبی آن‌ها از نظرها افتاد. سیاوش کسرای با اشاره به شعری از سعدی (رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند) چنین گفته است:

«سرمست از نیاز چو پروانه بهار

سر می‌کشم به هر ستاره و پا می‌نهم بر آن

تا شیرهای پیروم از جست‌وجوی خویش

تا میوه‌ای بیاورم از باغ اختران

چشم خدای بینم

بیدار می‌شود

دست گره‌گشایم در کار می‌شود

پا می‌نهم به تخت

سر می‌دهم صدا

و می‌کنم دریچه جام جهان‌نما

تا بنگرم به انسان در مسند خدا»^{۳۴}

و گوینده‌ای دیگر، منوچهر آتشی، اشاره کرده است:

«سعدی بماناد

کز شعله نام بلندش نام‌ها سوخت

من می‌روم تا شاخه دیگر بروید

هستی مرا این بخشش مردانه آموخت»^{۳۵}

از همین دو نمونه می‌توان تا حدی به تقابل شاعران نوگرا با سعدی، در هر دو جهت محتوا و جوهره ادبی، پی بُرد و رویارویی جهان نو با جهان کهن را، که سعدی نماینده این یک است، به صورتی آشکار دید.

اما نباید تصور کرد که دوری از سعدی به ناگهان رخ داد: در جهان کهن، «انبوه عاشقان شجر هوادار بوطیقای سعدی بودند»^{۳۵} و «سعدی فرمانروای بی‌مُنازع غزل فارسی محسوب می‌شد»^{۳۶}. به نظر می‌آید که این هواداری و فرمانروایی تا نیمه سده بیستم میلادی، کمابیش، دوام آورده باشد، چنان‌که زین‌العابدین مؤتمن، معلم و ادیب زبان فارسی، در دهه ۱۳۳۰ تأکید می‌ورزید که اکنون «خریداران و هواخواهان غزل سعدی بیشترند»^{۳۷}.

اما در همین سده، در آغاز، غزل‌های حافظ و سپس با اندکی تأخیر، غزل‌های مولانا بیش‌ازپیش در میدان دید و توجه شاعران و ادیبان و دوستداران شعر و ادب قرار گرفت. روی هم رفته، عمده توجه نخبگان ایرانی در عصر تجدد نسبت به شعر قدیم فارسی معطوف به حافظ بوده است. نکته پراهمیت آن‌که این نخبگان هم شامل نوگرایان می‌شده است و هم شامل سنت‌گرایان، و هم چپ‌گرایان و را دربر می‌گرفته است و هم محافظه‌کاران را. برای این‌که مستند سخن بگویم، چند مثال می‌آورم.

محمد قزوینی، چنان‌که دوستان و دوستدارانش گفته‌اند، «به ایران و آثار ادبی ایران دلبستگی شدید داشت و در این دلبستگی و دلباختگی سخت متعصب بود و اگر در محضر او به دانشمندان ایران اندک اسائه ادبی می‌شد که مثلاً فلان بیت سعدی خوب نیست، سخت مُنقلب می‌گشت و ممکن بود بیمار شود»^{۳۸}. البته، انتظار می‌رود که قزوینی سنت‌گرا بیشتر شیفته سعدی باشد تا شاعری دیگر مثل حافظ یا مولانا و دیگران. اما در دوره جنگ جهانی اول در آلمان، سید محمدعلی جمالزاده از زیر زبانش بیرون می‌کشد که او حافظ را بیش‌از شاعران دیگر دوست دارد: «وقتی که ما در برلن روزنامه کاوه را می‌نوشتیم، در یکی از روزنامه‌ها [شماره‌ها؟] از مردم ایران سؤال کردیم که ای مردم ایران، به عقیده شما اولین شاعر ایران کیست. تمام جواب‌هایی که رسید — حتی از مرحوم میرزا محمدعلی‌خان فروغی — نوشته بودند سعدی. ملتفت هستید؟ ولی یک شب من با میرزا محمدخان قزوینی گردش می‌کردیم. من نسبت به او احترام پسر به پدر را داشتم و شاگرد به استاد. گفتم آقای قزوینی، مطلبی است که من می‌خواستم خدمت جناب عالی عرض کنم. گفت: بگو، جانم. گفتم ما توی روزنامه نوشتیم و هم مردم گفتند که سعدی اولین شاعر ایرانی است. اما من شخصاً فضولی می‌کنم، من حافظ را به

سعدی ترجیح می‌دهم. تا این را گفتم، چشم‌هایش درخشید و گفت: ای قربان دهانت بروم! سال‌هاست که این سرِّ قلبی من بوده» است.^{۳۹} یعنی حتی قزوینی و جمال‌زاده، که از محتوا و ساختار و زبان آثار سعدی تأثیرهای زیادی پذیرفته‌اند، گرایشی گریزناپذیر به حافظ داشته‌اند. «سرِّ قلبی» قزوینی سرانجام سبب شد که او پس از بازگشت به میهن، در آغاز جنگ جهانی دوم، همراه با قاسم غنی، به تصحیح دیوان حافظ بپردازد.

در نظر آزمایی‌های دیگری که در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم میلادی در محفل‌ها و نشریه‌های ادبی و فرهنگی انجام می‌پذیرفت، اغلب سعدی به‌عنوان برترین شاعر فارسی‌گو برگزیده می‌شد، اما به‌نظر می‌آید که سرانجام نخستین هواخواهی‌ها و دلبستگی‌های احتیاط‌آمیز از حافظ در دههٔ ۱۳۱۰ در این محفل‌ها و نشریه‌ها آشکار شد. شاید یکی از نخستین هواخواهی‌ها و دلبستگی‌ها به حافظ از آن غلامرضا رشید یاسمی باشد: «شاید حافظ نه آن جزالت و استحکام گفتار فردوسی را داشته باشد، نه آن سادگی لطیف‌تر از لطف سعدی را، نه آن هیجان معانی بی‌پردهٔ مولوی را، اما از این صفات و از صفات خاصهٔ خود بهرهٔ کافی دارد و کلام خود را یک پردهٔ نقّاشی خوش‌آهنگ پُر معنای مُبهم و آشکاری ساخته است که تمام حواس را دفعتاً می‌نوازد و چون بر حواس مسلط شد، به‌قدر طاقت بیننده، برقی از نامحسوس برون می‌فرستد.»^{۴۰}

نیما یوشیج در منظومهٔ پُرشهرت «افسانه» (۱۳۰۱) حافظ را به‌سبب عشق فرازمینی‌اش مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت:

«حافظا، این چه کید و دروغی است

کز زبان می و جام و ساقی است

نالی ار تا ابد باورم نیست

که بر آن عشق‌بازی که باقی‌ست

من بر آن عاشقم که رونده است»^{۴۱}

اما نیما یوشیج به‌موازات دور شدن از سعدی و انتقاد از او، بعدها از نظر خود دربارهٔ حافظ عدول کرد و پس از حدود دو دهه، به این تعبیر دربارهٔ حافظ رسید: «عجیب‌ترین شُعرای روی زمین و اعجوبةٔ خلقت انسانی»^{۴۲}.

احمد شاملو، که از منتقدان سعدی است، حافظ را «شاعری بزرگ» می‌داند، اما مردد است که میان او و مولانا کدام یک را برگزیند.^{۴۳} شاملو در شعری تأکید ورزیده است:

«اسم اعظم
آن چنان که حافظ گفت
و کلام آخر
آن چنان که من می‌گویم»^{۴۴}

و در پاسخ به پرسش یک مجله ادبی و فرهنگی می‌گوید: «نمی‌توانم از دو شاعر پارسی‌گو بیشترین تأثیر را نپذیرفته باشم: از لحاظی حافظ و از لحاظی خیام. از یکی به واسطه زبان و مشرب و از دیگری به واسطه سنخیت فکری.»^{۴۵}

شفیعی کدکنی نیز در غزلی، حافظ را چنین تحسین کرده است:

«مستی و هوشیاری و راهی و رهزنی ابری و آفتابی و تاریک‌روشنی
هرکس درون شعر تو جویای خویش و تو آینه‌دارِ خاطر هر مردی و زنی

...

هر مصرعت عصارهٔ اعصار و ای شگفت کاینده را به آیینگی صبح روشنی

...

آفاق از چراغ صدای تو روشن است خاموشی‌ات میاد که فریاد میهنی»^{۴۶}

حتی در شعریِ خوانی از ادیبی که علاقه‌ای خاص به سعدی دارد و شعرهای عربی او را به فارسی برگردانده است، مؤید شیرازی، چنین می‌خوانیم:

«سعدی آنجا نشسته اندر صدر حافظش مست کرده از غزلی»^{۴۷}

اگر نام چند تن از کسانی را که به پژوهش و تحلیل دربارهٔ حافظ پرداخته‌اند به‌یاد بیاوریم، درخواهیم یافت که او منظورِ نظرِ گروه‌هایی بس متنوع از نخبگان ایران بوده است: محمد قزوینی، احسان طبری، مرتضی مطهری، محمود هومن، منوچهر مرتضوی، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدعلی اسلامی ندوشن، بهاء‌الدین خرمشاهی،

امیرھوشنگ ابتهاج، احمد شاملو، و کسان دیگر. این ادیبان و شاعران و دانشوران اغلب نقطه‌های اشتراکشان فقط این است که ایرانی هستند و با زبانی به نام زبان فارسی اندیشیده‌اند و نوشته‌اند و سروده‌اند. جز این، به زحمت می‌توان سنخیت‌های درخور توجهی میان آرا و اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی آنان یافت.^{۴۸} درمقابل، بیشتر کسانی که به سعدی پرداخته‌اند (کافی است که در اینجا تنها به سه نام محمدعلی فروغی و حبیب یغمایی و غلامحسین یوسفی اشاره کنم)، از مشربی اعتدالی در قلمرو اجتماع و فرهنگ بهره‌مندی داشته‌اند. روی هم رفته، می‌توان گفت که سنخ نگاه هستی‌شناختی شعر حافظ و موقعیت انتقادی شاعر درمقابل آرا و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی حاکم و نیز ذهنیت سراسر استعاری و تأویل‌پذیر او دست به دست هم داده است تا قلمرویی گسترده‌تر از روزگار کهن را برای او در عصر تجدد رقم زند. این ویژگی‌ها برای تجددخواهان معترض نسبت به وضعیت موجود، در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، البته، جذاب بوده است.

نزدیک بودن شعر او به لحاظ زمانی و سبکی به طرز هندی^{۴۹} و از آن طریق به شعر جدید و نیمایی می‌تواند دلیل دیگری باشد در پیوند حافظ با برخی از نوگرایان. علاوه بر این، قابلیت فال گرفتن از دیوان او «که زنان پرده‌نشین هم در سابق داشتند و مشغولیتی برای آنان بود، موجبی بوده است که دیوان خواجه در بیشتر خانه‌ها باشد».^{۵۰}

به هر روی، ذوق شعری ایرانیان در عصر تجدد نو شد و، اگر نه به طور کامل، دست کم تا حدود زیادی از مجموعه سهولت و امتناع سعدی وار به قلمرو استعاری حافظ وار انتقال یافت. به نظر می‌آید که قلمرو اخیر، علاوه بر ذوق شعری، با روان‌شناسی جامعه ایرانی در عصر تجدد هم متناسب بوده است: «تعبیرپذیری مناسب‌ترین، راه‌گشایترین، و لذا مطلوب‌ترین ویژگی در شعر هر دوره از زمانه‌ای است که سخن سراسر را بر نمی‌تابد و آدمی را وامی‌دارد تا سر دلبران را در حدیث دیگران بازگوید. از سوی دیگر، شعر سعدی [...] شعری است روان، ساده، و زودپای؛ شعری که حرف دل در آن مجبور نیست در جامه عاریت ظاهر شود، بلکه می‌تواند در همان کهن جامه خود به جلوه درآید و جلوه نیز بفروشد. گفتن ندارد که چنین شعری از آن اوقات خوش است و از آن فرهنگی که درگیر بحران ارزش‌ها نشده باشد».^{۵۱} به بیان

خلاصه، حافظ شاعر روزگار «بحران ارزش‌ها» است و سعدی شاعر چنین روزگاری نیست یا کمتر بازگوکننده چنین بحران‌هایی است.

با این‌همه، سعدی در عصر تجدد هم‌اورد دیگری هم داشته است. این هم‌اورد مولاناست با غزل‌های خود. در روزگار کهن، غزل‌های شمس بیشتر در خانقاه‌ها رواج داشت و نه در میان عموم مردم.^{۵۲} با این‌همه، حتی اشاره شده که هنگام درگذشت مولانا، بر سر پیکر او، هم شعری از سعدی خوانده شده است.^{۵۳} به هر روی، تا نیمه سده بیستم میلادی، غزل‌های شمس اغلب مخاطب خاص داشت نه مخاطب عام. به روایتی معتبر، در دهه ۱۳۳۰ در ایران، گرچه مولانا «غزلیات آتشین بسیار دارد و شاید هیچ‌یک از گویندگان فارسی‌زبان به اندازه او در وادی غزل‌سرایی گام نفرسوده‌اند، ولی روی هم‌رفته، غزلیاتش از حیث شهرت و قبولیت عامه به پایه غزل‌های سعدی و حافظ نرسیده است. امروزه جز معدودی از غزل‌های او، که زبانزد ارباب ذوق و حال می‌باشد، بقیه در زوایای خُمول و گمنامی مانده و غیراز خواص محققین و متبعین و یا کسانی که تعلق خاصی به عوالم عرفان و تصوف دارند، کسی را با آن سروکاری نیست»^{۵۴}.

اما آشنایی ایرانیان با «نظریه‌های مدرن و بوطیقای‌های نو»^{۵۵} و انتشار غزل‌های شمس و تحلیل‌هایی درباره آن،^{۵۶} اندک‌اندک سبب شد تا گروه‌های بیشتری از علاقه‌مندان و خوانندگان ادبی به این غزل‌ها روی بیاورند. البته، شمار این علاقه‌مندان و خوانندگان هیچگاه به شمار علاقه‌مندان و خوانندگان غزل‌های حافظ نرسید، اما شک نیست که بخش‌هایی از قلمرو قدیم سعدی را هم دربر گرفت و حتی انحصاری را، که کمابیش سعدی در قلمرو موسیقی ایرانی داشت، در همراهی با حافظ از میان بُرد. نقل خاطره‌ای از یک آوازخوان پُرشهرت، شهرام ناظری، که به غزل‌های شمس توجهی ویژه داشته است، گویای این نکته و تقابل دو دیدگاه در بهره‌گیری از شعر قدیم فارسی در موسیقی ایرانی است: «من زمانی در حضور استاد [غلامحسین] بنان شعری از مولوی، که در آن کلماتی چون تخته، خون و کشتی وجود داشت، خواندم. ولی استاد بنان در جواب من گفت: «پسر، این مزخرفات چیست می‌خوانی. تخته‌مخته صدای آدم را خفه می‌کند. چرا از اشعار زیبای سعدی استفاده نمی‌کنی؟ استفاده از

اشعار مولوی به جای سعدی مانند رانندگی کردن در جاده پُر دست انداز به جای جاده آسفالت است.» [البته] من در سال‌های فعالیتیم بسیار علاقه‌مند بودم تا در جاده پُر دست انداز اشعار مولوی حرکت کنم.^{۵۷}

به هر روی، حضور غزل‌های شمس در دوره تجدد بسیار گسترده‌تر از پیش شد و اگر نه به اندازه غزل‌های حافظ، دست‌کم تا حدی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی ذوق ایرانی را دگرگون کرد. توجه به شخصیت و آثار مولانا در عصر تجدد به حدی بوده است که شاعر ادیبی چون مهدی اخوان ثالث را در تحلیل رابطه سرد احتمالی و نه یقینی مولانا و سعدی، به هواخواهی آن یک و حمله به این یک واداشته است.^{۵۸}

در سال ۱۳۳۲، یکی از روان‌شناسان جوان ایرانی، به نام ایرج ایمن، به پژوهشی میدانی درباره «قهرمان‌جویی در ایران» پرداخت.^{۵۹} او شمار درخور توجهی از دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی آن روزگار را، که در هجده تا بیست و شش سالگی بودند، برای تحقیق خود انتخاب کرد. در این سال، در بخش شاعرانی که از نظر این نوجوانان و جوانان «قهرمان» محسوب می‌شدند، سعدی در مقام نخست قرار دارد (سعدی: ۲۲۱، حافظ: ۱۷۱، فردوسی: ۱۴۶، خیام: ۵۷، مولانا: ۸، نظامی: ۴). با این‌همه، شک نیست که به‌ویژه، از دهه ۱۳۴۰ شمسی به بعد، وضعیت به کلی دگرگون شده و، دست‌کم، سعدی از مقام نخست فروافتاده است.

از مجموعه آنچه گفته شد، می‌توان درباره موقعیت سعدی در عصر تجدد چند نتیجه گرفت: بخش‌هایی از سنت‌گرایان، که اغلب روی به محافظه‌کاری داشتند، در زمره ستاینندگان جهان فکر و هنر سعدی بوده‌اند، اما در نیمه دوم سده بیستم میلادی، با تغییر در فضا و گفتمان فرهنگی و اجتماعی، از شمار سنت‌گرایان محافظه‌کار یا گاه تجددخواهان معتدل، که ستاینده یا دوستدار سعدی بودند، به تدریج کاسته شد. نقد بخشی از آموزه‌های سعدی به قلم تجددگرایان یا اصلاح‌جویان دلیلی بود تا در موقعیت فکری سعدی تردید یا رخنه ایجاد شود. تغییر در شیوه آموزش کودکان و نوجوانان ایرانی هم در این موضوع تأثیر گذاشت و دیگر مکتب‌خانه‌ای نبود تا گلستان را به گوش آنان خوش جلوه دهد. علاوه بر این، دگرگونی سبک‌های ادبی، به تبع تغییر مفهوم‌ها و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، سبب شد تا از قلمرو نفوذ سعدی کاسته شود و این قلمرو در اختیار شاعران دیگر، مانند حافظ و مولانا، قرار گیرد. به هر روی،

نمی‌توان انکار کرد که صرف‌نظر از بخش‌هایی اندک، ایرانیان در عصر تجدد کمتر در زمره علاقه‌مندان آثار سعدی بوده‌اند، ستاینندگان که جای خود دارد. به عبارت دیگر، حاصل سعدی از سده بیستم میلادی، اگر نه همیشه دست‌کم تا حدود زیادی، نه تفاهم که بیشتر نقد یا جدال بوده است.

با این‌همه، این نکته به این معنا نیست که منتقدان و مخالفان سعدی از آموزش‌های ادبی سعدی نیز یکسره بی‌بهره مانده‌اند. توانایی سعدی در قلمرو زبان فارسی و سهم او در راه به‌پختگی رساندن آن چنان عمیق و وسیع بوده است که چه منتقدان معتدل و چه مخالفان نامعتدل وی را از جمله بهره‌برندگان خوان شگفت‌آور توانایی زبانی او قرار داده است. حتی یکی از سرسخت‌ترین مخالفان سعدی، احمد کسروی، هم گفته است که کتاب گلستان «از دیده شیوایی و شیرینی عبارات بهترین کتاب در زبان فارسی است» و بر «روانی و شیوایی» نظم و نثر سعدی تأکید ورزیده است.^۶ خلاصه سخن آن‌که میراث ادبی سعدی چنان وسیع و غنی و یگانه است که هیچ فارسی‌نویس و فارسی‌دانی نمی‌تواند به‌کلی از آن بی‌بهره ماند یا از کمند آن بگریزد، چه ستاینده او باشد چه مخالف او، چه دوستدار او باشد، چه منتقد او.

مراجع و یادداشت‌ها

۱. برای آشنایی با مقاله‌ها و کتاب‌هایی که به‌طور مستقیم به سعدی و آثارش مربوط است، باید به کتاب شناسی توصیفی - انتقادی زیر مراجعه کرد:
فرهنگ سعدی‌پژوهی، گردآوری و نگارش کاووس حسن‌لی، بنیاد فارسی‌شناسی + مرکز سعدی‌شناسی: شیراز، ۱۳۸۰.
۲. حیات سعدی، الطاف حسین حالی، ترجمه نصرالله سروش، بنگاه دانش، ۱۳۱۶، ص ۱۳۶.
۳. شعرالعجم، شبلی نعمانی، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، ج ۱-۲، ج ۲، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۴۲-۶۶، ۴۳-۷۶، ۲۳۹-۲۴۰.
۴. مقالات، محمدعلی فروغی، به کوشش حبیب یغمایی، ج ۱، از انتشارات مجله یغما، ۱۳۵۳، ص ۲۶۲.

۵. گزیده غزلیات سعدی، به کوشش حسن انوری، ویرایش دوم، چ ۱۲، قطره، ۱۳۸۶، ص ۲۱.
۶. سایه، انتقادات ادبی، مقالات اجتماعی و تأثرات، علی دشتی، چ ۳، ابن سینا، ۱۳۳۵، ص ۶۰-۶۲.
۷. گزیده غزلیات سعدی، به کوشش انوری، همان، ص ۲۲.
۸. هفتصدمین سال وفات سعدی، سید محمد محیط طباطبایی، یغما، س ۲۳، ش ۶، شهریور ۱۳۴۹، ص ۳۲۲.
۹. گزیده غزلیات سعدی، به کوشش انوری، همان، ص ۲۳.
۱۰. مکتب سعدی، به کوشش محمدعلی کشاورز صدر، کاویان، ۱۳۳۸، ص ۵۴.
۱۱. بزرگ‌ترین شاعر ایران یا شاعر دنیا، عبدالرحمان فرامرزی، یغما، س ۲۴، ش ۸، آبان ۱۳۵۰، ص ۴۶۲.
۱۲. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، چ ۳، بخش اول، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۵۸۵-۵۸۶.
۱۳. سعدی - حافظ، محمدجعفر محجوب، یغما، س ۲۴، ش ۵، مرداد ۱۳۵۰.
۱۴. موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۷، آگه، ۱۳۸۱، ص ۳۱.
۱۵. سعدی، شاعر عشق و زندگی، محمدعلی همایون کاتوزیان، مرکز، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴-۱۲۵، ۱۳۶.
- حتی یکی از پژوهشگران معاصر، که درباره سعدی کتابی نوشته است، انگیزه خود را از این تألیف چنین بیان کرده است: «علت این که من کتاب سعدی را نوشتم این بود که در جایی بودم و یک نفر رسماً به سعدی توهین کرد. من هم تصمیم گرفتم حق شاعری را که این همه برگردن زبان و ادبیات فارسی منت دارد آدا کنم».
- گفت‌وگو با ضیاء موحد، تارنمای «شورای گسترش زبان فارسی»، ۲۷ فروردین ۱۳۸۴.
۱۶. سعدی‌نامه یا بوستان، سعدی، به کوشش رستم علی‌اف، کتابخانه پهلوی + انستیتیو خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی + ابن سینا، ۱۳۴۷، مقدمه ذبیح‌الله صفا، ص ۸.
۱۷. در این زمینه، رک.
- دروغ مصلحت‌آمیز، جلال متینی، ایران‌شناسی: ایالات متحده آمریکا، س ۷، ش ۳، پاییز ۱۳۷۲، ص ۴۸۰-۴۸۲.

بخش اول: سعدی از سده هفتم هـ. ق. تا عصر تجدد ۱۱۵

— چهار سخنگوی وجدان ایران، محمدعلی اسلامی ندوشن، قطره، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱-۱۰۲.

— از رودکی تا بهار، درباره بیست و چند شاعر برگزیده ایران، محمدعلی اسلامی ندوشن، ج ۲، نغمه زندگی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲.

— سعدی، شاعر عشق و زندگی، محمدعلی همایون کاتوزیان، همان، ص ۱۳۱.

۱۸. تشنیه‌های ناروا بر سعدی، سعید حمیدیان، در سعدی‌شناسی، به کوشش کوروش کمالی سروستانی، ج ۱۲، مرکز سعدی‌شناسی: شیراز، ۱۳۸۸، ص ۴۰.

۱۹. چهار سخنگوی وجدان ایران، اسلامی ندوشن، همان، ص ۱۰۲.

۲۰. از رودکی تا بهار، اسلامی ندوشن، ج ۲، همان، ص ۱۹۳.

۲۱. سعدی و رمز و رازش، محمدعلی اسلامی ندوشن، هستی، س ۳، ش ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۹۴.

۲۲. تاریخ فرهنگ ایران، عیسی صدیق اعلم، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۶۲؛ به نقل از حکمت سعدی، کیخسرو هخامنشی، ج ۲، امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص ۱۳.

۲۳. طلیعه تجدد در شعر فارسی، احمد کریمی حکاک، ترجمه مسعود جعفری جزئی، مروارید، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳.

یکی از نویسندگان معاصر، که در زمره دوستداران سعدی است، عقیده دارد که به دلیل تنوع آثار سعدی، انتخاب از آثار او در برنامه تدریس مدرسه‌ها بدون وسواس و دقت کافی صورت گرفته و همین نکته سبب شناخته نشدن قدر او در میان نسل‌هایی چند از ایرانیان، به‌ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰، شده است:

طنز فاخر سعدی، ایرج پزشک‌زاد، شهاب ثاقب، ۱۳۸۱، ص ۱۹.

۲۴. تاریخ مفصل ایران، از استیلائی مغول تا اعلام مشروطیت، عباس اقبال آشتیانی، ج ۱، ص ۵۴۳؛ به نقل از حکمت سعدی، هخامنشی، همان، ص ۲۲.

۲۵. هفتصدمین سال وفات سعدی، محیط طباطبایی، همان، ص ۳۲۹.

۲۶. یاد بعضی نفرات، سیمین بهبهانی، البرز، ۱۳۷۸، ص ۵۱۸-۵۱۹.

۲۷. سخنرانی درباره سعدی. محمدعلی اسلامی ندوشن، تارنمای «خبرگزاری ایستا»، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۹.

۲۸. هفتصدمین سال وفات سعدی، محیط طباطبایی، همان، ص ۳۲۹.

۲۹. شش قله در آفاق تاریخ، نادر نادرپور، ره‌آورد: ایالات متحده آمریکا، ش ۲۵، بهار ۱۳۶۹، ص ۳۷.

یکی از نویسندگان معاصر انکار سعدی و انتقاد از او در عصر تجدد را با انکار ویکتور هوگو و انتقاد از وی در دوره پس از جنگ جهانی دوم سنجیده است. این نویسنده اشاره کرده است که لویی آراگون در تحلیل این موضوع به این نتیجه رسید: «کسانی ویکتور هوگو را دوست ندارند که او را نمی‌شناسند. ما هم می‌توانیم به راحتی همین نتیجه‌گیری را در مورد سعدی تکرار کنیم.»

طنز فاخر سعدی، پزشک‌زاد، همان، ص ۱۸-۱۷.

۳۰. راز جاودانگی سعدی: گفتاری از «مرزهای دانش»، لطفعلی صورتگر، تنظیم طلعت بَصّاری، ره‌آورد: ایالات متحده آمریکا، ش ۵۹، بهار ۱۳۸۱، ص ۲۶-۲۹.

۳۱. سعدی، ضیاء موحد، ج ۲، طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۲۷.

نیز رک. سخنرانی درباره سعدی، حسین معصومی همدانی، تارنمای «خبرگزاری مهر»، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷.

یکی از پژوهشگران معاصر، ضمن چند تحلیل از سعدی و تأکید بر کم‌توجهی یا بی‌توجهی ادیبان و مردم نسبت به او، با لحنی صادقانه، چنین گفته است: «من، خود، نیز شریک این غفلت بوده‌ام، زیرا اگرچه سعدی نخستین گوینده‌ای است که از طریق او به لطف زبان فارسی و جاذبه شعر راه یافت و بسیار به او مدیونم، تا امروز کمتر توفیق یافته‌ام که به این موهبت، چنان‌که باید، ادای حق‌شناسی کرده باشم.»

سخنرانی درباره سعدی، اسلامی ندوشن، تارنمای «خبرگزاری ایسنا»، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹.

۳۲. سعدی، موضوعی پایان‌ناپذیر، علی اصغر سیدآبادی، تارنمای «بی‌بی‌سی فارسی»، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۷.

۳۳. آوا، سیاوش کسرانی، ج ۲، کتاب نادر، ۱۳۸۱، ص ۶۹-۷۰، ج ۱، ۱۳۳۶.

۳۴. آهنگ دیگر، منوچهر آشتی، ناشر: رضا سیدحسینی، ۱۳۳۹، ص ۱۱.

۳۵. غزلیات شمس تبریز، مولوی، به کوشش و با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، سخن، ۱۳۸۷، ص ۳۱.

۳۶. سبک شناسی شعر، سیروس شمیسا، ج ۶، فردوس، ۱۳۷۹، ص ۲۱۷.

۳۷. تحوّل شعر فارسی، زین‌العابدین مؤمن، ج ۲، طهوری، ۱۳۵۲، ص ۲۸۱؛ ج ۱، ۱۳۳۹.

۳۸. داستان دوستان: علامه شیخ محمدخان قزوینی، حبیب یغمایی، ره‌آورد: ایالات متحده آمریکا، ش ۵۳، بهار ۱۳۷۹، ص ۲۷۶.

بخش اول: سعدی از سده هفتم ه. ق. تا عصر تجدد ۱۱۷

۳۹. یاد محمدعلی جمالزاده، به کوشش علی دهباشی، ثالث، ۱۳۷۷، ص ۵۷۳.
۴۰. بزرگ‌ترین شاعر ایران حافظ است، غلامرضا رشید یاسمی، مهر، س ۲، ش ۱۰، اسفند ۱۳۱۳، ص ۱۰۳۶.
۴۱. مجموعه کامل اشعار، نیما یوشیج، به کوشش سیروس طاهباز، چ ۲، نگاه، ۱۳۷۱، ص ۵۵.
۴۲. ارزش احساسات، نیما یوشیج، به کوشش ابوالقاسم جنتی عطایی، صفی علی شاه، ۱۳۳۵، ص ۴۱.
۴۳. برگزیده شعرها، احمد شاملو، چ ۲، بامداد، ۱۳۵۰، ص ف-ق.
۴۴. تأثیر حافظ بر شاعران معاصر: نظرخواهی، احمد شاملو، آدینه، ش ۲۵، ۲۲ تیر ۱۳۶۷، ص ۱۳.
۴۵. همان.
۴۶. هزاره دوم آهوی کوهی، محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، ۱۳۷۶، ص ۵۳-۵۴.
۴۷. شعر اخوانی جعفر مؤید شیرازی برای منوچهر امیری و عبدالحسین زرین‌کوب، درخت معرفت: جشن‌نامه عبدالحسین زرین‌کوب، به کوشش علی‌اصغر محمدخانی، سخن، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵.
۴۸. البته، در عصر تجدد، از حافظ هم انتقادهایی شده است. عمده این انتقادات از آن محمد اقبال لاهوری و احمد کسروی و نیما یوشیج و دیگران بوده است. اقبال به سبب نقدهای حافظ‌دوستان به او، انتقادات را از آثارش بی‌ترد. نیما هم دودمه پس از آن، رأی خود را نسبت به حافظ به کلی تغییر داد. نیز محمود افشار یزدی و کریم امیری فیروزکوهی و حسین معصومی همدانی و محمدعلی همایون کاتوزیان از جریان وسیع حافظ‌شناسی انتقادهایی کرده‌اند، اما مجموع این نقدها در مقایسه با نقد از سعدی بسیار مختصر است: در آینده، در نوشته‌ای، به تحلیل نقدهای طرح‌شده از حافظ و حافظ‌شناسی خواهم پرداخت.
۴۹. گفتار ادبی، محمود افشار یزدی، ج ۱، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۵۳، ص ۲۹۲.
۵۰. همان، ص ۲۸۰-۲۸۱، ۲۹۲.
- یکی از پژوهشگران معاصر، علاوه بر آن‌که دوره‌های «سعدی‌پرستی» (روزگار کهن) و «سعدی‌گشی» (عصر تجدد) و نیز «حافظ‌پرستی» (عصر تجدد) و شاید در عصری دیگر، «حافظ‌گشی» را به درستی به عوارض «جامعه کلنگی» یا جامعه کوتاه‌مدت نسبت می‌دهد، از یک نکته در دوره «حافظ‌پرستی» شگفت‌زده است: «کیفیتی در مضمون شعر حافظ است

که خود او از آن به رندی یاد می‌کند و متضمن نوعی برخورد هیچ‌گرایانه (nihilistic) با معنا و مفهوم زندگی است. چنین چیزی نه فقط با مارکسیسم-لنینیسم، سهل است، حتی با روش گسترده‌تر راسیونالیسم (عقل‌گرایی) نمی‌خواند، بلکه متضاد است. ولی با این‌که درس‌خواندگان و روشنفکران مدرن و متجدد غالباً به ایدئولوژی‌های چپ عقیده داشتند ظاهراً تناقضی بین این وجوه شعر حافظ با آرای اساسی خودشان، حتی با شعار هنر در خدمت اجتماع نمی‌دیدند یا عمداً اصل موضوع را نادیده می‌انگاشتند.»

سعدی، شاعر عشق و زندگی، همایون کاتوزیان، همان، ص ۱۲۴-۱۲۵، ۱۳۲-۱۳۴.

۵۱. زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، علی محمد حق شناس، آگه، ۱۳۸۲، ص ۳۱-۴۲.

فشرده‌ای از دیدگاه زبان‌شناختی این زبان‌شناس در مقایسه سعدی و حافظ در بخش دوم این کتاب آمده است. علاوه بر این، یکی از ادیبان معاصر، براساس روان‌شناسی و جامعه‌شناسی روح ایرانی، به مقایسه سعدی و حافظ پرداخته است. وی عقیده دارد که شناخت این دو شاعر «افکندن روشنی بر تاریخ ایران» است و شناخت آنان نیز «با کمک گرفتن از تاریخ ایران میسر می‌شود». بدین ترتیب، «سعدی مردی است پرتحرک، زودجوش، و زبان‌آور، از طبایعی که در اصطلاح روان‌شناسی می‌گویند برون‌گرای، درحالی‌که حافظ ساکن‌صفت، تودار، کم‌جوش و، خلاصه، درون‌گرای است [...]». از لحاظ فکری، حافظ بیشتر بر لایه زیرین اندیشه ایرانی حرکت کرده است و سعدی بر لایه رویین و به عبارت دیگر، حافظ مقدار زیادی ترجمان وجدان ناآگاه تاریخ ایران و سعدی ترجمان وجدان آگاه است [...]». سعدی داعیه اصلاح جامعه را دارد و حافظ در پی ماهیت جامعه است. حافظ بدین‌تر از آن است که امید به اصلاح مردم ببندد و از آن‌رو حتی در ساعت خوش‌بینی، تنها پالایش و پیرایش درون‌فردی را آرزو می‌کند؛ وسواس زندگی او صراحت و خلوص و در نتیجه دست یافتن به نصیحت است، دریدن پرده پندار [...]». سعدی و حافظ مکمل یکدیگرند. چون ره‌رو راه اندیشه‌اند که پی‌درپی به هم می‌رسند و از هم جدا می‌شوند.»

سخنرانی درباره سعدی، اسلامی ندوشن، تارنمای «خبرگزاری ایسنا»، ۷ اردیبهشت

۱۳۸۹.

۵۲. غزلیات شمس تبریز، به کوشش شفیعی کدکنی، ج ۱، همان، ص ۳۱.

۵۳. پله پله تا ملاقات خدا، عبدالحسین زرین‌کوب، ج ۷، علمی، ۱۳۷۳، ص ۳۲۸.

۳۳۰-۳۳۱، ۳۴۴، ۲۴۸-۲۴۹.

۵۴. تحول شعر فارسی، مؤتمن، همان، ص ۲۷۱.

نیز رک. به روایت سعید نفیسی، خاطرات ادبی، سیاسی و جوانی، به کوشش علی رضا اعتصام، ج ۲، مرکز، ۱۳۸۴، ص ۱۸۸.

۵۵. غزلیات شمس تبریز، به کوشش شفیعی کدکنی، ج ۱، همان، ص ۳۱.

۵۶. در این زمینه، در دهه های ۱۳۳۰-۱۳۵۰، باید به انتشار غزل های شمس و تحلیل هایی درباره آن به کوشش و قلم بدیع الزمان فروزان فر، علی دشتی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، شفیعی کدکنی، و چند تن دیگر اشاره کرد.

۵۷. سخنرانی شهرام ناظری در دانشگاه امیرکبیر، تارنمای «خبرنامه گویا»، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴.

۵۸. خلاصه آرای اخوان ثالث درباره سعدی در بخش «جست و جوها» آمده است. در تحلیل سه نظر اخوان ثالث، که در نظر دوم با نقد و حمله ای شگفت آور به سعدی همراه است، می توان چنین گفت: اخوان ثالث دلبسته سبک خراسانی بود و دوستدار فردوسی. اما او در نظر نخست خود، حد و حدود موقعیت سبک عراقی و مقام سعدی را هم رعایت کرده است. دیدگاه او در اینجا دیدگاهی است فراگیر نسبت به فرهنگ و ادب ایران و زبان فارسی. در مقابل: اخوان ثالث در نظر دوم، عنان قلم خود را به نقد و تعریض سعدی گشوده است: وی در آمیزه ای از عقیده به تلاش آزادی و قلمرو معنوی مولانا و متأثر از شعوبی گری و عشق کم مثال خود نسبت به ایران، از دیدگاه فراگیر پیشین دور شده و یکی از ارکان شعوبی گری اش را، که همانا «زبان فارسی» است و سهم سعدی در به پختگی رساندن آن بسیار آشکار است، فراموش کرده است. با این همه، اخوان ثالث در نظر سوم، دوباره با دیدگاه فراگیرش نسبت به فرهنگ و ادب ایران و زبان فارسی تجدید پیمان می کند.

علاوه بر تلاطم های فردی و شاعرانه، نظرهای سه گانه اخوان ثالث درباره سعدی را به احتمال، باید گویای اضطراب های زیست و جامعه و فرهنگ ایرانی در دهه های ۱۳۴۰-۱۳۶۰ هم دانست. او، به عنوان ادیب، ده ها نظر ظریف و صائب را در کارنامه ادبی اش ثبت کرده است، اما به نظر می آید که در چند مورد اندک، آرای ادبی اخوان ثالث درخور انتقاد است و باید به احتیاط با آن ها برخورد کرد. آنچه در نظر دوم وی درباره سعدی آمده یا آنچه در چند گفت و گو و مقاله درباره پرویز ناتل خانلری، مهدی حمیدی شیرازی، و سهراب سپهری گفته است از این جمله است.

— حریم سایه های سبز، مجموعه مقالات، اخوان ثالث، به کوشش مرتضی کاخی، ج ۲،

زمستان، ۱۳۷۳، ص ۱۳-۵۰، ۱۱۷-۱۲۹.

— گفت‌وگوی شاعران، میزگردی با حضور احمد شاملو، م. امید، سهراب سپهری، م. آزاد و فروغ فرخزاد، به کوشش گردهاری تیکو، زمستان، ۱۳۸۴.

دربارهٔ نظر دوم اخوان ثالث دربارهٔ سعدی، مُنصفانه نباید دو نکته را ناگفته گذاریم: ما نمی‌دانیم که اگر خود او کتاب نقیضه و نقیضه‌سرایان را از حالت «یادداشت» به صورت «کتاب» درمی‌آورد، آیا در این نظر یا، دست‌کم، شیوهٔ بیانی آن تجدیدنظر می‌کرد یا نه. همچنین نمی‌دانیم که اگر تصحیح علمی غلامحسین یوسفی از غزل‌های سعدی در زمان حیات اخوان ثالث منتشر می‌شد، آیا او نظر دوم خود را دربارهٔ سعدی تغییر می‌داد یا نه، زیرا می‌دانیم که یوسفی در این تصحیح از هفده نسخهٔ خطی «کلیات سعدی» بهره برده و تنها در سه نسخه، غزل مورد بحث را یافته است. همین نکته سبب شده است که یوسفی دربارهٔ این غزل چنین تأکید ورزیده است: «ظاهراً منسوب به سعدی است.»

غزل‌های سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، سخن، ۱۳۸۵، ص ۲۶۷-۲۶۸، ۶۱۱.

۵۹. قهرمان‌جویی در ایران، ایرج ایمن، سخن، س ۵، ش ۳، اسفند ۱۳۳۲، ص ۲۱۰-۲۱۸.

۶۰. به ترتیب به نقل از:

— روشنگران ایرانی و نقد ادبی، ایرج پارسی‌نژاد، سخن، ۱۳۸۰، ص ۲۵۳.

— در پیرامون ادبیات، احمد کسروی، احیاء: تبریز، ۱۳۵۶، ص ۶۴.